

درس فارج اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: صحیح و اعم

تاریخ: ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۳

موضوع جزئی: الفاظ معاملات (مقام اول: تنقیح محل نزاع - ادله اعمی ها)

مصادف با: ۲۰ رجب ۱۴۳۵

سال: پنجم

جلسه: ۱۲۱

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

همان طور که گفته شد به نظر مرحوم آخوند تفاوتی بین الفاظ معاملات و الفاظ عبادات از حیث موضوع له وجود ندارد، یعنی همان طور که الفاظ عبادات برای خصوص صحیح وضع شده‌اند، الفاظ معاملات هم برای خصوص صحیح وضع شده‌اند، یعنی این الفاظ برای اسبابی وضع شده‌اند که مؤثر باشند، صحیح یعنی ما هو المؤثر شرعاً او عرفاً، بنابراین استعمال الفاظ معاملات در معامله صحیح، حقیقی است و استعمال این الفاظ در معامله غیر صحیح (غیر مؤثر) مجازی است، مثلاً لفظ «بیع» برای قول یا فعلی وضع شده که در ملکیت یا نقل و انتقال و امثال آن مؤثر است. حال باید ببینیم آیا این سخن قابل قبول است یا نه؟

حق در مسئله: وضع الفاظ معاملات برای اعم

مرحله اول:

ابتدائاً لازم است بفهمیم حقیقت بیع چیست تا بعد ببینیم لفظ بیع برای صحیح از آن وضع شده یا اعم از صحیح و فاسد؟ پس قبل از اینکه ببینیم الفاظ معاملات برای صحیح از معاملات یا برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده‌اند باید ببینیم حقیقت معامله چیست؟ درست است ما گفتیم الفاظ معاملات طبق قولی برای اسباب و طبق قول دیگر برای مسببات، وضع شده‌اند لکن ابتدائاً باید بررسی کنیم ببینیم آیا الفاظ واقعاً برای اسباب وضع شده‌اند یا برای مسببات؟ آیا منظور از بیع خود عقد است یا منظور از آن نقل و انتقال و ملکیت است؟ بله اگر الفاظ معاملات برای اسباب وضع شده باشند نزاع بین صحیحی و اعمی جریان دارد ولی اگر برای مسببات وضع شده باشند نزاع بین صحیحی و اعمی جریان ندارد اما ابتدائاً باید ببینیم آیا این الفاظ برای اسباب وضع شده‌اند یا برای مسببات؟ آیا بیع از مقوله لفظ است یا از مقوله معناست؟ اگر بگوییم این الفاظ برای اسباب وضع شده‌اند معنایش این است که ما معاملات را از جنس الفاظ می‌دانیم اما اگر بگوییم این الفاظ برای مسببات وضع شده‌اند معنایش این است که معاملات از مقوله معناست نه لفظ.

وضع الفاظ معاملات برای مسببات:

به نظر می‌رسد متبادر از لفظ بیع و امثال آن بنا بر تعریف لغویین و همچنین تعریف اصطلاحی از بیع این است که حقیقت معاملات از سنخ لفظ نیست، وقتی لفظ «بیع» استعمال می‌شود معلوم است که منظور از آن خود عقد و امثال آن نیست بلکه وقتی سخن از بیع به میان می‌آید آنچه به ذهن متبادر می‌شود نقل و انتقال است نه خود لفظ و نقل و انتقال غیر از ایجاب و قبول است.

مرحوم شیخ انصاری در مکاسب تصریح کرده که بیع از مقوله لفظ نیست بلکه از مقوله معناست و برای همین است که در تعریف بیع فرموده: «البیع هو مبادلة مال بمال»، مبادله مال به مال ربطی به عقد و لفظ و ایجاب و قبول ندارد چون نگفته «البیع هو عقدٌ بین البایع و المشتري» یا «البیع هو لفظ بعث و قبلت»، در همه معاملات هم مسئله از همین قرار است یعنی تعریفی که برای آن معامله می‌شود از سنخ و جنس لفظ نیست؛ به عبارت دیگر حقیقت معاملات همان مسببات است نه اسباب. پس متبادر از الفاظ معاملات، الفاظ و عقد و ایجاب و قبول و داد و ستد فعلی نیست بلکه آن چه از الفاظ معاملات به ذهن متبادر می‌شود نقل و انتقال است.

حال اگر ما گفتیم عناوین و آن الفاظی که دال بر یک معامله است ربطی به اسباب ندارد بلکه مراد از این عناوین همان مسببات است نتیجه این می‌شود که نزاع بین صحیحی و اعمی در باب معاملات معنی ندارد، یعنی باید بگوییم نزاع بین صحیحی و اعمی در باب معاملات سالبه به انتفاء موضوع است (ظاهراً همین طور است، یعنی در الفاظ معاملات نزاعی نیست)، یعنی نمی‌توانیم بگوییم بیع صحیح و بیع فاسد و اگر چنین استعمالی بکنیم مجاز خواهد بود نه حقیقت، چون اساساً طبق این مبنا الفاظ معاملات برای معانی وضع شده‌اند نه برای عقد لفظی و داد و ستد فعلی و امثال آن، یعنی برای مسببات وضع شده‌اند و ما قبلاً اشاره کردیم که اگر قائل شویم به اینکه الفاظ معاملات برای مسببات وضع شده‌اند نزاع بین صحیحی و اعمی جریان نخواهد داشت. پس در وهله اول به طور کلی از آن جایی که حق در باب الفاظ معاملات این است که این الفاظ برای مسببات وضع شده‌اند، نزاع بین صحیحی و اعمی در الفاظ معاملات جریان نخواهد داشت.

مرحله دوم:

در مرحله دوم می‌گوییم: اگر ما به وضع الفاظ معاملات برای اسباب قائل شدیم حق با اعمی است. یعنی لو تنزلنا و قلنا بوضع الفاظ المعاملات للأسباب حق آن است که بگوییم این الفاظ برای خصوص صحیح وضع نشده‌اند (نظر محقق خراسانی) بلکه برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده‌اند.

به طور کلی ادعای ما این است که اگر ما قائل به وضع الفاظ معاملات برای اسباب شویم باید اینجا (الفاظ معاملات) هم مثل الفاظ عبادات قائل به وضع این الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد شویم و به نظر می‌رسد آنچه مرحوم آخوند فرموده صحیح نباشد.

ادله وضع الفاظ معاملات برای اعم:

حال باید به دلیل این قول (وضع الفاظ معاملات برای اعم) اشاره کنیم. همان طور که قبلاً هم اشاره کردیم کثیری از مباحثی که ما در بحث از الفاظ عبادات متعرض آنها شدیم در باب الفاظ معاملات هم جریان دارد لکن ما قصد نداریم همه آنها را دوباره ذکر کنیم و فقط به آن نکاتی که بین الفاظ عبادات و معاملات تفاوت دارد اشاره می‌کنیم لذا قصد نداریم همه ادله صحیحی‌ها و اعمی‌ها را در اینجا تکرار کنیم، چون بعضی از آن ادله در اینجا هم عیناً تکرار می‌شود مثلاً تبادر و صحت سلب به عنوان ادله صحیحی‌ها مورد استدلال قرار گرفت و در مقابل تبادر و عدم صحت سلب به عنوان ادله اعمی‌ها ذکر شد که این ادله در باب معاملات هم قابل ذکر است لکن ما قصد نداریم به همه آن ادله اشاره کنیم و فقط به ذکر اهم آنها اکتفاء می‌کنیم.

دلیل اول:

شاید مهمترین دلیلی که بتوانیم برای اختیار قول به وضع الفاظ معاملات برای اعم از صحیح و فاسد ذکر کنیم این است که عقلاء در باب وضع الفاظ یک روش و طریقه‌ای دارند که اگر ما روش آنها را تحلیل کنیم و نیازی که عقلاء را وادار به مسئله وضع کرده مورد بررسی قرار دهیم ما را به سوی بطلان نظریه صحیحی‌ها (محقق خراسانی) راهنمایی خواهد کرد. به طور کلی نیاز به تفهیم و تفهم، نیازمردم برای اینکه مقاصد و غرائض خودشان را به سهولت به یکدیگر منتقل کنند باعث شده به وضع روی آورند و الفاظ را به عنوان حاکی از معانی مورد استفاده قرار دهند. پس غرض اصلی وضع این بوده که مردم مقاصد خود را به یکدیگر انتقال دهند که اگر الفاظ نبود تفهیم و تفهم و ارتباط انسان‌ها با یکدیگر با مشکل مواجه می‌شد. نیاز مردم به الفاظ برای تفهیم و تفهم در همه امور عالم وجود دارد، در تکوینیات، اعتباریات، مرکبات و بسائط این نیاز وجود دارد، حال چون موضوع بحث ما عمدتاً مرکبات اعتباریه است ما بحث را بیشتر روی این موضوع متمرکز می‌کنیم.

مردم در مرکبات حقیقیه و تکوینی که اختراع می‌کنند لفظی را که برای مرکب دارای اجزاء وضع می‌کنند را در همان شیء هنگامی که بعضی از اجزاء هم نباشد استعمال می‌کنند، یعنی این گونه نیست که برای مرکب تام الاجزاء و الشرائط یک لفظ را وضع کنند و اگر یک جزء آن کم شد یک لفظ دیگر وضع کنند و اگر دو جزء کم شد لفظ دیگری و به همین نحو هر چه اجزاء آن کمتر شود لفظ دیگری برای آن قرار دهند، حتی زبان عربی که در بعضی از موارد به حسب حاجت و نیاز الفاظ متعددی را برای یک نوع وضع کرده نسبت به مرکبات این کار را نکرده‌اند؛ مثلاً در زبان عربی برای سنین مختلف شتر الفاظ متفاوت و متعددی وضع شده ولی برای مرکبات این کار را نکرده‌اند و بین مرکبات واجد همه اجزاء و شرائط با فاقد بعضی از اجزاء و شرائط تفکیک نکرده‌اند بلکه لفظ را برای مرکب وضع کرده‌اند و این لفظ را حتی در مواردی که بعضی از اجزاء مرکب مفقود شود هم استعمال کرده‌اند، مثلاً اگر زمانی لفظ «دار» بر خانه‌ای اطلاق می‌شد که از برگ و درخت درست شده بود اکنون همین لفظ بر خانه‌های مجلل امروزی هم اطلاق می‌شود و این لفظ در همه اقسام این خانه استعمال می‌شود و چنانچه بعضی از اجزاء مرکب هم نباشد باز هم لفظ «دار» بر آن اطلاق می‌شود.

در مرکبات اعتباریه هم مطلب از همین قرار است، حتی از آن جا که نیاز استعمالی انسان‌ها به استعمال الفاظ در مرکبات فاقد بعضی از اجزاء و شرائط بیشتر است ما نمی‌توانیم بگوییم استعمال این الفاظ در مرکب فاقد بعضی از اجزاء مجازی است. پس به طور کلی نیاز استعمالی بشر به استفاده الفاظ در مرکبات غیر تام الاجزاء و الشرائط بیش از مرکب تام الاجزاء و الشرائط است لذا نمی‌توان گفت استعمال الفاظ در همه این مرکبات غیر تام الاجزاء و الشرائط مجازی است و عرف فقط الفاظ را در مرکبات تامه به نحو حقیقی استعمال می‌کند.

ما همین تحلیل را در مورد مرکبات اعتباری هم ذکر می‌کنیم و می‌گوییم شارع در مرکبات اعتباری هم که اختراع می‌کند همین بنا و روش را دارد که الفاظ را در مرکبات غیر تامه هم حقیقاً استعمال می‌کند یعنی شارع هم در بیان مقاصد خودش از همین طریقه عرفی و عقلایی بهره گرفته، پس اگر شارع ماهیتی را در باب عبادات اختراع کرده و لفظی را برای آن ماهیت اختراعیه

قرار داده اما این گونه نیست که لفظ را فقط برای ماهیت تام الاجزاء و الشرائط قرار داده باشد - چنانچه بعضی قائل به این مطلب شده بودند - بلکه لفظ را برای یک ماهیت مرکبه‌ای وضع کرده که فی‌الجمله خصوصیتی دارد که هم بر صحیح منطبق است و هم بر اعم از صحیح و فاسد که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد. پس شارع هم در تبیین مقاصد خودش همین طریق عرف و عقلاء را اخذ کرده و به آن عمل کرده و از این جهت فرقی بین مرکبات حقیقیه و اعتباریه وجود ندارد، همچنین فرقی بین شارع و عقلاء وجود ندارد.

پس همان طور که عرض کردیم غرض از وضع الفاظ سهولت در امر تفهیم و تفهم مقاصد به یکدیگر بوده است، حال اگر قرار بود برای هر کدام از افراد مرکب لفظ جداگانه‌ای وضع شود و بین مرکبات تام الاجزاء و الشرائط و غیر آن تفکیک شود، همچنین اگر قرار بود استعمال لفظ در تمام مواردی که بعضی از اجزاء مرکب مفقود هستند، مجازی و محتاج قرینه باشد با غرض وضع سازگار نبود، پس غرض وضع اقتضاء کرده که الفاظ عبادات برای اعم وضع شود. ما این مطلب را در باب الفاظ عبادات ضمن پاسخ به ادله صحیحی‌ها بیان کردیم.

حال در باب معاملات هم مطلب از همین قرار است، ما اگر گفتیم مثلاً لفظ «بیع» برای اسباب وضع شده‌اند، این اسباب مرکب هستند چون متشکل از دو لفظ ایجاب و قبول است و خود این دو لفظ باید شرائطی داشته باشند تا مؤثر باشند؛ مثلاً ایجاب باید مقدم بر قبول باشد یا مثلاً صیغه به صورت ماضی بیان شود یا اینکه باید به زبان عربی باشد، لذا همه این موارد اجزاء و شرائطی است که در اسباب باید لحاظ شوند، حال اگر گفته شود لفظ «بیع» برای مرکب دارای همه اجزاء و شرائط وضع شده با سهولت تفهیم و تفهم که غرض و حکمت وضع بود و نیاز استعمالی به آن مواردی که فاقد بعضی از اجزاء و شرائط هستند سازگار نخواهد بود لذا غرض وضع و نیاز استعمالی به مرکبات فاقد بعضی از اجزاء و شرائط اقتضاء می‌کند که گفته شود الفاظ معاملات هم مثل الفاظ عبادات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده‌اند.

دلیل دوم:

متفاهم از لفظ معامله و معنای مرتکز از این لفظ در اذهان، معنای اعم از صحیح و فاسد است. شواهدی هم بر این مطلب وجود دارد، این غیر از مسئله تبادل است، چون در مقابل آن ممکن است از طرف صحیحی هم ادعای تبادل شود بلکه مسئله این است که مرتکز ذهنی نزد عرف و متشرعه از امثال لفظ بیع، معنای عام آن می‌باشد، مثلاً در بیع غاصب که نه عرف آن را صحیح می‌داند و نه شرع، اطلاق لفظ «بیع» بر آن صحیح است و نمی‌توان گفت استعمال لفظ «بیع» در بیع غاصب، استعمال مجازی است و فقط بیعی که صحیح واقع می‌شود حقیقی است چون ما موارد زیادی داریم که بیع و امثال آن اطلاق می‌شود در حالی که نه عرف آن را صحیح می‌داند نه شرع، مانند بیع المکره، بیع الصبی، بیع المضطر. البته بین شرع و عرف اختلاف وجود دارد چون مواردی هست که شرع آن را صحیح می‌داند لکن عرف آن را صحیح نمی‌داند و بر عکس، اما به هر حال عنوان بیع در کثیری از موارد که ما یقین داریم نه عرفاً صحیح است و نه شرعاً بکار می‌رود و ظاهر هم این است که این استعمال، حقیقی است و نمی‌توان همه این استعمالات را بر مجاز حمل کرد. پس ارتکاز ذهنی عرف (اعم از عرف عام و خاص) از الفاظ معاملات

معنای اعم از صحیح و فاسد است لذا حق در الفاظ معاملات این است که بگوییم این الفاظ برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده‌اند.

نتیجه بحث از مقام اول: تا اینجا ما مقام اول که تنقیح محل نزاع بود را مورد بحث قرار دادیم و گفتیم در این مقام در دو بخش بحث می‌کنیم؛ یکی کیفیت تصویر و تنقیح نزاع بین صحیحی و اعمی بود و دوم اینکه حق در باب الفاظ معاملات چیست؟ آیا این الفاظ برای خصوص صحیح وضع شده‌اند یا برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده‌اند که نظر ما این شد که الفاظ معاملات هم مثل الفاظ عبادات برای اعم از صحیح و فاسد وضع شده‌اند.

مقام دوم: ثمره نزاع

بحث در این است که بنا بر اینکه ما بپذیریم نزاع بین صحیحی و اعمی در الفاظ معاملات جریان پیدا می‌کند - قهراً تصویر این نزاع بنا بر قول به وضع الفاظ برای اسباب است - آیا این نزاع ثمره عملیه دارد یا نه؟

ثمرات عملیه‌ای که ما در الفاظ عبادات ذکر کردیم متعدد بود. ما حدوداً پنج ثمره را در مورد الفاظ عبادات ذکر کردیم که از آن ثمرات دو یا سه ثمره در باب الفاظ معاملات قابل پیگیری است که مهمترین آنها جواز تمسک به اطلاق علی القول بالاعم و عدم جواز تمسک به اطلاق علی القول بالصحیح می‌باشد. حال باید ببینیم آیا این ثمره عملیه در الفاظ معاملات جریان دارد یا نه؟

عده‌ای از جمله محقق خراسانی منکر جریان این ثمره در باب الفاظ معاملات شده و فرموده‌اند جریان این ثمره در الفاظ معاملات منتفی است چون هم صحیحی می‌تواند به اطلاق تمسک کند هم اعمی. اما در مقابل ایشان بعضی فی الجمله این ثمره را پذیرفته و گفته‌اند بنا بر قول صحیحی تمسک به اطلاق جایز نیست اما بنا بر قول اعمی تمسک به اطلاق جایز است.

بحث جلسه آینده: حال باید بررسی کنیم ببینیم آیا این ثمره (جواز و عدم جواز تمسک به اطلاق) بر نزاع بین صحیحی و اعمی در الفاظ معاملات مترتب می‌شود یا نه که ان شاء الله در جلسه آینده به آن خواهیم پرداخت.

«والحمد لله رب العالمین»